

تاریخ اسلام، یا تاریخ رستگاری؟

۲. محمد در گزارشهای مسیحی

مزدک بامدادان

در بخش نخست این جستار آوردم که زندگینامه محمد از الگوهای شناخته شده یک تاریخ رستگاری پیروی می‌کند. با اینهمه پیروان اسلام پژوهی سنتی برآنند که آمدن نام چهره‌های آغازین اسلام در گزارشهای "همزمان" مسیحی گواهی استوار بر تاریخی بودن محمد و یاران او است. برآستی نیز ما در گزارشهایی از رخدادنگاران مسیحی روبرویم که در سده هفتم زیسته‌اند، یعنی در روزگاری که به گفته تاریخنگاران عباسی، اسلام بر محمد فروآمده و در جهان گسترده شده است. در این بخش به برخی از این گزارشها و شیوه‌های دانشگاهی برخورد با آنها خواهیم پرداخت.^۱ پیش از آن ولی ناگزیر از یک همسنجی میان دینی هستیم.

برپایه انجیل‌های تراژمند^۲ عیسا بروزگار هرود چشم به جهان گشوده است^۳ و او فرمان به کشتن همه نوزادان پسر در بت‌لحم و پیرامون آن داده بوده است.^۴ امروزه با نگاه به گاهشماری رومی و بهره‌گیری از دانش سکه‌شناسی (Numismatics) می‌دانیم که هرود بزرگ در سال چهارم پیش از میلاد درگذشته بوده است و همه این داستانها در راستای بر ساختن یک تاریخ رستگاری سروده شده‌اند. این مشت نمونه خروار را تنها از آن روی آوردم که نشان دهم، این پدیده ویژه اسلام و تاریخنگاری عباسی نیست.

پیروان تاریخنگاری عباسی ولی درست می‌گویند. ما در گزارشها و گاهشماریهای مسیحی "همزمان"، به نام محمد و برخی دیگر از چهره‌های سرشناس تاریخ آغازین برمی‌خوریم. "همزمان" را از آن رو در گیومه آوردم، که نخست این همزمانی تنها هنگامی معنی می‌یابد که ما تاریخنگاری عباسی را در بست پذیرفته باشیم و دوم آنکه کهنترین دستنویس این نوشته‌ها از سده دهم میلادی (کمابیش ۳ سده پس از برآیش فرمانروائی عربان) هستند. پس با این بنمایه‌های برون‌دینی که در آنها نامهایی چون محمد، عمر، ابوبکر، علی و... یافت می‌شوند، چه می‌بایدمان کرد؟ آیا می‌توان گفت همین چند یادکرد ما را بسنده است که اسلام‌پژوهی بازنگرانه را از بیخ‌وبن بدست فراموشی بسپاریم؟ از نگاه پیروان تاریخ‌نگار عباسی پاسخ بیگمان آری است و آنان با آوردن یک یا دو گزاره از این نوشته‌ها که در آنها نام بنیانگذاران اسلام آمده کار را پایان یافته می‌بینند. بدیگر سخن، سرتاسر استدلال آنان را می‌توان به «تا نباشد چیزی، مردم نگویند چیزها» فروکاست. ولی این گزارشها درباره نقش‌آفرینان تاریخنگاری عباسی چه می‌گویند؟

"گاهشمار کوچک" از توماس پرسبیتی^۵: «در پگاهان آدینه هفتم فوریه ۶۳۴ جنگی میان نیروهای بیزانس و اعراب محمت (Mhmt) رخ داد»

"گاهشمار سوریائی^۶:" «سپس خداوند فرزندان اسماعیل را بر سر آنان فرستاد، انبوه چون ماسه‌های کناره دریا، که رهبرشان موحامد (Muhammed) بود و در برابرشان نه دیوار و دروازه تاب ایستادگی داشت و نه اسلحه و سپر»

"گاهشمار بیزانسی-عربی^۷:" این نوشته کهنترین گزارش بزبان لاتین است که به پیدایش اسلام پرداخته و از محمد یاد کرده است. این محمد ولی کوچکترین همانندی با محمد تاریخنگاری عباسی ندارد:

«انبوه بزرگی از ساراسنهای بسیج شده به استانهای سوریه، عربیه و میانرودان حمله کردند. فرماندهی آنان را مردی بنام "محمت" (Mahmet) بر عهده داشت که در اشرافی‌ترین قبیله این مردم به جهان آمده بود [...] ساراسنها [...] دیگر هراسی از رومیان نداشتند. آنان استانهایی را که فتح کرده بودند از آن خود کردند و در دمشق، باشکوهترین شهر سوریه، پادشاهی خود را بنیان گذاشتند [...] فرمانروای ساراسنها که پیشتر از او نام رفت [محمد، م. ب.]. پس از آنکه ۱۰ سال بر کشور زیر پادشاهی خود فرمان رانده بود، درگذشت. آنان او را چنان بزرگ و گرامی داشتند، که او را در نوشته‌ها و سازه‌های دینی خود فرستاده و پیامبر خدا نامیدند. بجای او "هابوبکار" (Habubeccar) که او نیز زاده منطقه خلف خویش بود، از سوی ساراسنها برگزیده شد. او لشکر بزرگی را به سرزمینهای پارسیان کشید و شهرها و روستاها را ویران کرد»

در دنباله این گاهشمار ما با "همر" (Hamer) و "اِتمان" (Ethemman) روبرو می‌شویم، ولی پس از مرگ او "موآبیا" (Moabia) بر تخت می‌نشیند و نشانی از علی در دست نیست. همچنین اگرچه "یزیت" (Yzit) پسر معاویه بسیار ستوده شده است، ولی سخنی از رخداد کربلا و حسین ابن‌علی نمی‌رود.

"تاریخ هراکلیوس" از سبئوس دروغین^۸: این کتاب را پیروان اسلام‌شناسی سنتی از آنجا که به ریزه‌کاریهای بسیاری از تاریخ اسلام پرداخته، گواهی استوار بر درستی تاریخنگاری عباسی می‌دانند.

«در این زمان^۹ مرد بازرگانی از میان فرزندان اسماعیل بنام محامت (Mahmet) پدیدار شد تا به عنوان یک موعظه‌گر به فرمان خدا راه درست را به آنان بنمایاند. او که داستان موسی را فراگرفته بود، به آنان آموخت که خدای ابراهیم را [به رسمیت] بشناسند [...] او گفت: "خداوند در سوگندی این سرزمین را برای همیشه به ابراهیم و فرزندان او وعده داد، آن هنگام که او اسرائیل (فرزندان یعقوب م. ب.) را دوست می‌داشت. اکنون ولی شما فرزندان ابراهیمید و خداوند به وعده خود به ابراهیم و تخمه او عمل می‌کند [...] سپس همگی جمع شدند و از "اویلا" تا آنسوی "سور"، که روبروی مصر است، از بیابان پاران بیرون رفتند، دوازده قبیله مانند قبیله‌های پدرانشان»

"آموزه‌های یعقوبی"^{۱۰}: در این کتاب یک یهودی بزور مسیحی شده از زبان برادرش که اهل کساریه (Caesarea) است می‌نویسد:

«زیرا برادر من نوشت، که یک پیامبر دروغین پدیدار شده است. هنگامی که ساراسنها سرجیوس کاندیداتوس را کشتند، من در کساریه بودم [...] و یهودیان بسیار شادمان شدند و گفتند، پیامبری پدیدار شده که با ساراسنها می‌آید و بازگشت مسیح را مژده می‌دهد. این برادر از مرد پیری از "اهل کتاب" نظرش را درباره پیامبر ساراسنها پرسید، او آهی بلند کشید و گفت: او دروغین است، زیرا پیامبران با شمشیر و سازوبرگ جنگی نمی‌آیند»

"درباره بدکیشیها" از یوحنا دمشقی^{۱۱}: یوحنا که دبیر دربار معاویه بوده است، در این کتاب به بدکیشیها (بدعتها) در آئین مسیح پرداخته، که سدویگمین آنها را آئین محمد می‌داند:

«از آن روزگار تا کنون پیامبری دروغین بنام "مامد" (Mamed) در میان آنان پدیدار شده. آن مرد پس از آنکه عهد قدیم و عهد جدید را خواند و با یک راهب آریانی گفتگو کرد، بدکیشی ویژه خود را پدید آورد»

بر این فهرست چندین نمونه دیگر را هم می‌توان افزود که پرداختن به تک‌تک آنها چارچوب این جستار را می‌شکافد. ولی آیا می‌توان این انبوه یادکردها از محمد و چهره‌های آغازین اسلام را نادیده گرفت و همچنان بر ساختگی بودن تاریخ اسلام آغازین پای فشرد؟ برای پیروان تاریخنگاری عباسی و باورمندان به ابن‌هشام و ابن‌سعد و طبری، این نمونه‌ها گواهی آشکار بر راستی واگویی‌های تاریخ سنتی اسلامند. پژوهشگر کنجکاو و پیرو تاریخ‌پژوهی دانشگاهی ولی باید این همه را با نگاه خرده‌گیر بخواند و فریب همانندی نامها و جایها را نخورد:

نخستین پدیده‌ای که در همان آغاز کار در چشم می‌افتد، این است که در هیچ‌کدام از این نوشته‌ها نامی از اسلام و مسلمانان نیست و عربان یا "ساراسنها" و یا "فرزندان اسماعیل" نامیده می‌شوند. دومین نکته این است که ما با چهره‌های گوناگونی از محمد روبرویم که نه تنها با تاریخنگاری عباسی نمی‌خوانند، که حتا با یکدیگر نیز همپوشانی ندارند. من در این بخش دست به یک همسنجی گاهشمارانه^{۱۲} با تاریخنگاری عباسی خواهیم زد و برای آسانی کار آن را "تع" خواهیم نامید.

در گاهشمار کوچک محمد که در "تع" در سال ۱۱ ه.ق. در گذشته است، دو سال پس از مرگش سرگرم جنگ با بیزانسیها است. گاهشمار سوریایی سخن از فرزندان اسماعیل در حمله به ایران ("تع"؛ سال ۱۶ ه.ق.) می‌راند که رهبرشان "موحامد" نام دارد. اگر این گزارش را بپذیریم، محمد پنج سال پس از مرگش هنوز سرگرم کشورگشایی است، پس باید ابوبکر و سالهای نخست خلافت عمر را از "تع" بزدایم.

همین محمد در گاهشمار بیزانسی-عربی نه تنها در کشورگشایی ساراسنها در سوریه و میانرودان ("تع"؛ سال ۱۶ ه.ق.) فرمانده آنان است، که چند سال پس از آن به دمشق می‌رود و پادشاهی نیرومندی را در آن بنیان می‌گذارد و ده سال بر این پادشاهی فرمان می‌راند، پیش از آنکه جای خود را به هبویگار بدهد، همان هبویکاری که به ایران لشکر می‌کشد و شهرهای آن را ویران می‌کند^{۱۳}. با پذیرفتن این واگویی محمد باید در خوشبینانه‌ترین برآورد تا سال ۲۶ زنده بوده باشد. بدینگونه باید عمر و ابوبکر و ۳ سال نخست خلافت عثمان از "تع" زدوده شوند.

ولی اگر واگویی آموزه‌های یعقوبی را بپذیریم، آنگاه محمد باید در فتح کساریه ("تع"؛ سال ۱۹ ه.ق.) نیز شمشیر زده و بدینگونه پادشاهی خود را زود زود در این سال برپا کرده باشد که اگر چنین باشد، او باید دستکم تا سال ۲۹ ه.ق.، یعنی ۶ سال پیش از مرگ عثمان هنوز زنده بوده باشد.

اگر محمدهای آمده در این نوشته‌ها در همسنجی با "تع" دچار زمان‌پریشی می‌شوند، در تاریخ هراکلیوس نوشته سبئوس دروغین مکان‌پریشی نیز بر زندگینامه آنان افزوده می‌شود، چرا که خاستگاه محمد و فرزندان اسماعیل نه در بیابان حجاز، که در صحرای پاران در اسرائیل کنونی است و واگویی‌های این کتاب خواننده آشنا به عهد عتیق را به آسانی بیاد آیه‌های کتاب مقدس یهودیان می‌اندازد. این مکان‌پریشی را در گاهشمار بیزانسی-عربی نیز می‌بینیم، آنجا که دمشق پایتخت تاج و تخت محمد نامیده می‌شود.

در باره دین این محمد، نوشته یوحنا دمشقی که پدرش دبیر دربار معاویه بوده و خود نیز در همان جا زیسته و بالیده، شایان ارجی ویژه است. اگرچه در این نوشته سخن از ۱۰۰ بدکیشی است، ولی بدعت اسماعیلی در شماره ۱۰۱ آمده، که می‌تواند نشانی از افزوده شدن آن و دو بدکیشی دیگر (تا ۱۰۳) در زمانهای پسین باشد. یوحنا سخنی از اسلام و مسلمانی نمی‌آورد و مامد یا محمد را پیامبری دروغین می‌داند که دینش برگرفته از باورهای آریوس اسکندرانی و بدعتی نو در آئین مسیح است. بار دیگر باید بر این نکته انگشت گذاشت که یوحنا دمشقی اگرچه در دربار پنجمین خلیفه اسلام ("تع"؛ معاویه ابن ابی‌سفیان) می‌زیسته، تا روزگار عبدالملک مروان همچنان کارگزار دربار "اموی" بوده و تازه در سال ۷۵۴ میلادی (۱۳۷ ه.ق.) و روزگار خلافت منصور عباسی در گذشته است، نامی از اسلام و مسلمین و دین نوین نمی‌آورد و همچنین بر محمد می‌تازد و او را پیامبری دروغین می‌نامد. آیا پذیرفتنی است که فرمانروایان مسلمان از معاویه کاتب وحی، تا عبدالملک مروان سازنده قبه الصخره، دست کارگزار خود را در ناسزاگویی به پیامبر مسلمانان چنین باز گذاشته باشند؟

براستی ما چند محمد داشته‌ایم؟ او چند سال زیسته و در کدام جنگها شمشیر رانده است؟ چرا کسی نامی از دین او نمی‌آورد و همگان پیروانش را ساراسن و اسماعیلی می‌نامند؟ خاستگاه اسلام عربستان است، یا اسرائیل؟ چرا این واگویی‌های برون‌دینی بجز نامهایی کمابیش یکسان، کمترین همخوانی و همانندی با تاریخنگاری عباسی ندارند؟ باورمندان به سیره و روایت و حدیث کمترین پاسخی بر این پرسیده‌ها ندارند. پاسخ این پرسشها از دیدگاه دانشگاهی می‌تواند انگاره^{۱۴} زیر باشد:

ویراستاری و به‌روز رسانی در گذر زمان

بیشتر پرسیدم مگر ما چند محمد داشته‌ایم؟ ملک‌الشعراى بهار با اشاره به "تصرفات روزافزون هزار ساله" همین را درباره بلعمی می‌پرسد:

«هرگاه خواننده صاحب مطالعه نباشد و به تصرفات روزافزون هزار ساله توجه نداشته باشد، تصور، بل حتم خواهد کرد که این کتاب را چند تن در فواصل قرون عدیده ترجمه کرده‌اند و چون به اول هر نسخه نگاه کند و ببیند که همه‌ی نسخه‌ها از آن بلعمی است باز خواهد گفت که بلعمی چند تن بوده‌اند و یا آن که بلعمی این ترجمه را به چند تن برگزار کرده است، چه متصور نیست یک نسخه که از دست یک شخص بیرون آمده باشد، این اختلافات فاحش را دارا باشد»^{۱۵}.

نمونه دیگر شاهنامه فردوسی (۱۰۲۰ - ۹۴۰ م.) است که در نسخه‌برداریها^{۱۶} پیوسته به روز رسانی شده است. برای نمونه اگرچه ما امروزه می‌دانیم که سلطان محمود غزنوی (۱۰۳۰ - ۹۷۱ م) در آغاز سرایش شاهنامه کودکی شش‌ساله بیش نبوده است، افسانه سفارش سرودن شاهنامه به فردوسی و قول پرداخت دینار زر برای هر بیت، پس از چهارصد سال چنان جالفتاده و پذیرفته شده بود که دولت‌شاه سمرقندی (۱۴۹۵ - ۱۴۳۸ م.) داستان برخورد فردوسی با عنصری و عسجدی و فرخی و راه‌یافتنش به دربار محمود را در کتابش می‌آورد^{۱۷} و دیرتر نگارگران شاهنامه طهماسبی داستان مشاعره چهار شاعر را نقاشی می‌کنند. تازه خود شاهنامه نیز با کنار گذاشتن اشکانیان از سنت به‌روز رسانی رخدادنگاری ساسانی پیروی می‌کند و تاریخ رسمی را می‌پذیرد و می‌نگارد. این همان پدیده به‌روز رسانی واگویی‌های کلان است که از آن سخن رفت.

حتا قرآن نیز که به باور بیشینه مسلمانان و با نگاه به آیه «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ / الحجر، ۹» از روزگار محمد تا کنون دست‌ناخورده مانده است، در دو روایت گوناگون "حَفْصُ از عَاصِمِ" و "وَرَشُّ از نَافِعِ" در دسترس ما است، که دستکم یکی از آنها باید به گفته بهار دچار "تصرفات هزارساله" شده باشد. در همین ۴۴ سال گذشته نیز خود گواه به‌روز رسانی پیوسته تاریخ انقلاب اسلامی بوده‌ایم، که در آن افسانه و دروغ به فراوانی یافت می‌شوند^{۱۸}.

به گزارشهای "همزمان" بازگردیم. بجز نمونه‌های آمده در بالا، ما گزارشهای دیگری نیز داریم، که بسیار بکار این تاریخ‌پژوهی هم‌سنگانه می‌آیند. یکی از آنها روزانه سفر یک راهب گره‌ای است که در همان سده نخست پس از سرنگونی ساسانیان به ایران و سرزمینهای پیرامون آن سفر کرده است:

خاطرات راهب گره‌ای های چو^{۱۹}:

«از تخارستان بسوی باختر سفر کردم و پس از یک ماه به سرزمین پارس رسیدم، که پادشاهش پیشتر بر عربها فرمان می‌راند. یک عرب، که شترچران پادشاه بود بر او شورید، او را کشت و خود را شاه خواند. از این رو است که عربها این کشور را به تسخیر خود درآورده‌اند»

های چو که از ۷۰۴ تا ۷۸۷ (۸۳ تا ۱۶۶ ه.ق.) زیسته و در میانسالی به ایران سفر کرده است، پادشاه این کشور را عربی می‌داند که شتریان پادشاه پیشین بوده و بر او شوریده بوده است. در نوشته‌های او اگرچه درباره خوراک و پوشاک و اقتصاد ایرانیان می‌خوانیم، ولی سخنی از حمله عربها، دینی نو و پیامبری که آن دین را آورده باشد، در میان نیست.

از آن گذشته ما در زندگینامه کارل بزرگ^{۲۰} (۸۱۴ - ۷۶۸ م.) که همزمان با هارون الرشید (۸۰۹ - ۷۸۶) می‌زیسته است، چنین می‌خوانیم: «او با هارون، پادشاه پارسیان، که بر سرتاسر خاورزمین بجز هندوستان فرمان می‌راند، دوستی نزدیکی داشت»^{۲۱}

زندگینامه کارل بزرگ که در ایران شارلمانی خوانده می‌شود، در سال ۸۱۴ نوشته شده است و ما با شگفتی می‌بینیم که کمابیش دویست سال پس از پیدایش اسلام کارل بزرگ هنوز نمی‌داند دوست نزدیک او یک فرمانروای عرب و نواده عموی پیامبر دینی نو بنام اسلام است، و او را - در دنباله سنت ساسانیان - همچنان پادشاه پارسیان می‌نامد.

۲۸۰ سال دیرتر و در سال ۱۰۹۵، پاپ اوربان دوم در موعظه کلرمون^{۲۲} که در آن مسیحیان را به جهاد برای آزادی اورشلیم فرامی‌خواند، سخن از "مردمان شاهنشاهی پارسیان" می‌راند و واژه‌های درباره مسلمانان، عربان و خلافت نمی‌گوید^{۲۳}. ما ولی می‌دانیم که این "مردمان شاهنشاهی پارسیان" ترکان سلجوقی هستند که اورشلیم را در سال ۱۰۷۷ و بروزگار پادشاهی ملکشاه فروگرفته بودند.

آیا ما در یادکردهایی که در گزارشهای برون‌دینی از محمد آمده، با همان پدیده‌ای روبرو هستیم که بهار آن را "تصرفات روزافزون هزارساله" می‌نامد و من آنرا ویراستاری و به‌روز رسانی می‌خوانم؟ برای پاسخ به این پرسش باید دید که کهنترین دستنوشته‌های این گزارشها از کدام سده هستند:

گاهشمار کوچک: کهنترین دستنویس این نوشته در کتابخانه ملی بریتانیا و از سده ۱۸ است.

گاهشمار سوریائی: آنچه که ما امروز در دست داریم، از سده ۱۴ است.

گاهشمار بیزانسی-عربی: کهنترین دستنوشته این گاهشمار از سده ۱۰ است و در کتابخانه واتیکان با شناسه (Vat. gr. 1631) نگاهداری می‌شود.

تاریخ هرآکلیوس: دستنوشته‌ای که بتوان آن را با اطمینان تاریخ‌گذاری کرد، از سده ۱۶ است.

آموزه‌های یعقوبی: دستنوشته‌ای که با شناسه (Codex Parisinus Graecus 450) در دسترس ما است، از سده ۱۰ یا ۱۱ است.

درباره بدکیشیها: کهنترین دستنوشته از این کتاب در کتابخانه صومعه Hosios Loukas در یونان نگاهداری می‌شود و از سده ۱۱ است.

تاریخنگاری عباسی^{۲۴} اگرچه در زمان عبدالله مأمون پسر هارون الرشید (خلافت: ۸۳۳ - ۸۱۳) و در نیمه نخست سده ۹ آغاز شد، ولی فرارستن آن به یک واگویی یا روایت کلان و رسمی و فراگیر در خوشبینانه‌ترین برآورد دستکم تا سده ۱۰ بدرازا کشید. با این رویکرد نه سفرنامه‌های چو شگفتی برمی‌انگیزد، نه اینکه شارلمانی هارون الرشید را شاه پارسیان می‌نامد و نه داوری یوحنا دمشقی درباره محمد، چرا که آنان پیش از آغاز تاریخنگاری عباسی می‌زیسته‌اند و همان خوانش تاریخی زمان خود را بازگفته‌اند. دستنوشته‌های برون‌دینی بالا ولی با اما و اگر بسیار، تازه در سده ۱۰، یعنی هنگامی نوشته شده‌اند، که گاهشمار طبری تازه به پایان رسیده بود. ۳۰۰ سال پس از زمانی که "آغاز اسلام" نامیده می‌شود، روایت و خوانش دیگری در میان دانشوران پذیرفته شده بود و از آنجا که همه نسخه‌های کنونی گزارشهای مسیحی "پس از" تاریخ طبری نگاشته شده‌اند، می‌توان انگاشت که نسخه‌برداران، درست بمانند نمونه‌های بلعمی و فردوسی (و هزاران نمونه همانند در جهان)، متنهای پیشین را با "دانش" زمان خود به‌روز رسانی کرده باشند. پس هرچه تاریخ این نسخه‌ها به زمان ما نزدیکتر باشد، همخوانی آنها هم با تاریخنگاری عباسی بیشتر است. آشفستگی آمده در آنها نیز از آن رو است که نگارندگان در سرزمینهای دور از هم (از ارمنستان تا اسپانیا) می‌زیستند و به یک متن یکسان دسترسی نداشتند و از همین روی از دل این نوشته‌ها، محمدهای گوناگونی بیرون آمدند. اگر این انگاره را نپذیریم، آنگاه واگشائی چیستان محمدهای گوناگون، بر گردن اسلام‌پژوهی سنتی و باورمندان به ابن‌هشام و ابن‌سعد و واقدی و طبری خواهد بود، بویژه چیستان محمدی که ۸ سال پس از مرگش یعنی تا سال ۱۹ ه.ق. / ۶۴۰ م. یا حتی دیرتر کشورگشائی می‌کرده و کمابیش تا مرگ یزدگرد سوم و ای بسا پس از آن نیز در دمشق پادشاه ساراسنها بوده است.

پدیده "محمدهای گوناگون" را با یک انگاره دیگر نیز می‌توان واگشافت و آنهم این است که محمد نه یک نام، که یک پازنام (لقب یا مسند) بوده است. بدین انگاره در نوشته دیگری خواهیم پرداخت.

پ.ن.: از دوست و همکار نازنینم آرمین لنگرودی که این نوشته را با نگاه موشکافانه خود کاوید و چند نکته بنیادین را بمن گوشزد کرد، بسیار سپاسگزارم.

^۱ بیشتر در گفتگویی با کانال نقدآگین در اینبار سخن گفته‌ام. بنگرید به:

<https://www.youtube.com/watch?v=QGblUcUwOw&t=17s>

^۲ canonic

^۳ Mt 2,1f. ; Lk 1,5.

^۴ Mt 2,16 EU

^۵ Chronica minora, Thomas Persebyter

^۶ بنام رویدادنامه خوزستان به فارسی ترجمه شده است.

^۷ Byzantinian-arabic chronicle (part of Corpus scriptum Muzarabicorum)

^۸ History of Heraclius, Pseudo-Sebeos / The Armenian History attributed to Sebeos, R. W. Thomson

^۹ در پانویس این بخش "این زمان" از سوی مترجم سال ۶۱۹/۶۲۰ برآورد شده است.

^{۱۰} Doctrina Jacobi nuper baptizati

^{۱۱} De Haeresibus, John of Damascus

^{۱۲} chronologically

^{۱۳} بر پایه تاریخنگاری عباسی آنچه که فتوحات نامیده می‌شود، تازه در زمان خلافت عمر آغاز میشود. ابوبکر بر پایه این نوشته‌ها تنها درگیر جنگهای رده بود.

^{۱۴} Hypothesis

^{۱۵} تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، ص ۷ و ۸

^{۱۶} کهنترین نسخه شاهنامه از سال ۵۹۶ / ۱۲۱۷ یا دو سده پس از مرگ فردوسی است. هرچه تاریخ نگارش نسخه‌ها کهنتر است، شمار بیتهایشان کمتر و افسانه‌هایشان درباره فردوسی اندکتر است.

^{۱۷} بنگرید به تذکره الشعراء، نشر اساطیر ۱۳۸۲، ۵۲-۵۱

^{۱۸} با وامگیری از آرمین لنگرودی، یک نمونه آشکار آن "روایت"ی است که رفسنجانی برای به قدرت رساندن خامنه‌ای از زبان خمینی بازمی‌گوید. این روایت که راست و ناراست آن را نمی‌توان آزمون، امروزه بخشی از تاریخنگاری رسمی رژیم اسلامی است.

^{۱۹} Hye Chó Diary: Amemoir of the Pilgrimage to the five Regions of India

^{۲۰} Vita Karoli magni, Bibliothèque nationale de France / Paris, Signatur Lat.9760

^{۲۱} Cum Aaron, rege persarum, qui excepta india paene totum tenebat orientem, talem habuit in amicitia concordiam

²² Council of Clermont, Sermon of Pope Urban II

²³ Gesta Francorum et aliorum hierosolimitanorum

²⁴ المغازی ۸۳۲، سیره ابن هشام ۸۳۴، طبقات ابن سعد ۸۴۵، تاریخ طبری ۹۱۵ م.